

The range of Imam's superiority according to Shi'a beliefs

Research Article

Emamat pajouhi
Eleventh year, vol .1
spring & summer 2021
DOI:10.22034 /
jep.2021.269782.1272
jep.emamat.ir



Mohammad Hossein Faryab¹

Abstract:

Superiority as supremacy is a necessary requirement for Imams in Shia beliefs which is shared among some Sunnis sects too. They claim that Imams must be the most superior people among their disciples and the most unique individuals during the epoch of their reign. The fundamental issue addressed in this study is indeed quite different. The current researcher seeks to explore the expanse of Imam's superiority on the basis of general Imamate principles not the Ah-ul Beit as specific instances. The issue of superiority for Imam and superiority in special issues and instances are poles apart. The researcher presents diverse viewpoints from Shia scholars which can easily be brought under question. The current study briefly mentions the necessity for superiority of Imams and adopts rational-narrative approach to show the sphere of imam's superiority. According to the findings presented here, an Imam must have superiority over his disciples for which he is chosen to lead. Although, Ahl-ul Beit Imams are superior in numerous instances.

Key words: superiority, Imamate, necessity of superiority, sphere of superiority, Shia.

1. Associate professor, department of Rhetorics and philosophy of religion, Imam Khomeini educational and research institute, Qom, Iran. E-mail: m.faryab@gmail.com

سعة دائرة أفضلية الإمام استناداً إلى عقائد الشيعة

محمد حسين فارياب^١

مقالة محكمة

امامت پژوهشی
السنة الحادية عشرة
العدد الأول، ربيع و
صيف سنة ٢٠٢١

jep.emamat.ir



الخلاصة

تعدّ الأفضلية من شروط الإمامة في مذهب التشيع وبعض مذاهب أهل السنة أيضاً، والمدعى الأساسي فيها هو أنّ الإمام يجب أن يكون خيراً أفراد أُمَّته والشخص الأفضل إبان عصر إمامته، لكنّ السؤال الذي نريد طرحه ناظر إلى زاوية أخرى، إذ إنّنا بصدد تعيين حدود دائرة أفضلية الإمام في ضوء الإمامة العامة وليس إمامة الأئمة من أهل البيت عليهم السلام حصراً، فلزوم كون الإمام أفضل من الآخرين شيء وتحديد سعة دائرة الأمور التي يجب أن يكون فيها الأفضل شيء آخر، فهذا هو الهاجس الذي يراودنا ونريد إيضاحه في هذه المقالة. وقد ذُكرت آراء مختلفة ومتنوعة عن متكلمي التشيع في هذا المجال، بيد أنّها لا تخلو من الإبهام والغموض. وعلى هذا الأساس، أشرنا في هذه الدراسة إلى لزوم أفضلية الإمام بصورة موجزة، ثم ركزنا على بيان سعة دائرة الأفضلية اعتماداً على المنهج العقلي - النقلي، وكانت أهمّ النتائج التي خلصنا إليها هي لزوم كون الإمام أفضل من الآخرين في الأمور التي اختير من أجلها للإمامة، وإن كان الأئمة من أهل البيت عليهم السلام يفوقون الآخرين في أمور أخرى أيضاً.

الكلمات المفتاحية: الأفضلية، الإمام، لزوم الأفضلية، دائرة الأفضلية، الشيعة.

١. أستاذ مساعد في قسم الكلام وفلسفة الدين، مؤسسة الإمام الخميني للتعليم والبحث والعلمي في قم.

m.faryab@gmail.com

گسترهٔ افضلیت امام بر اساس عقاید شیعه*

محمدحسین فاریاب^۱

مقاله پژوهشی

دوفصلنامه علمی پژوهشی
امامت پژوهی، سال نازدهم
شماره اول، شماره پیاپی ۲۹
بهار و تابستان ۴۰۰
صفحه ۱۴۵ - ۱۷۱

jep.emamat.ir

DOI:10.22034/jep.2021.269782.1272



چکیده

لزوم افضلیت به معنای برتری، یکی از شرایط امامت در مکتب تشیع است. برخی اهل سنت نیز همچون شیعه در این باره می‌اندیشند. مدعای اصلی آن است که امام باید برتر از افراد امتش و یگانه روزگار در دوران امامتش باشد. اما پرسش اصلی نگارنده در این نوشتار، از جنس دیگری است. نویسنده به دنبال تعیین گسترهٔ افضلیت امام - با محوریت امامت عامه، نه فقط امامان اهل بیت علیهم‌السلام - است. این‌که امام باید افضل و برتر از دیگران باشد، سخنی است و این‌که او باید در چه اموری افضل باشد، سخنی دیگر که همین، دغدغهٔ نویسنده در این مقاله است. دیدگاه‌های متنوع و متفاوتی از متکلمان شیعی ارائه شده است که خالی از ابهام نیستند. در این نوشتار، اشاره‌ای کوتاه به لزوم افضلیت امام شده، آن‌گاه با روش عقلی - نقلی بر تبیین گسترهٔ افضلیت امام تمرکز شده است. بر اساس مهم‌ترین دستاوردهای این پژوهش، امام باید در آن اموری برتر از دیگران باشد که برای همان امور به امامت برگزیده شده است؛ هرچند امامان اهل بیت علیهم‌السلام در امور دیگری نیز سرآمد دیگران هستند.

کلیدواژه‌ها: افضلیت، امام، لزوم افضلیت، گسترهٔ افضلیت، شیعه.

* تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۱/۰۳؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۵/۰۱.

۱. دانشیار، گروه کلام و فلسفهٔ دین، مؤسسهٔ آموزشی-پژوهشی امام خمینی رحمته‌الله‌علیه، قم، ایران.

مقدمه

آن‌گاه که پیامبر گرامی اسلام ﷺ چهره در نقاب خاک کشید، امامت تبدیل به مهم‌ترین مسئله و محل نزاع در جهان اسلام شد؛ نزاع‌های پایان‌ناپذیری که تا به امروز، هیچ‌گاه از حرارت آن کاسته نشده است. همه مذاهب اسلامی خود را در این بحث سهیم دانسته و به نظریه‌پردازی درباره آن پرداخته‌اند. مسئله امامت خود دارای مسائل فرعی چندی است. گاهی از ضرورت وجود امام به بحث و نظر می‌پردازند. گاهی تعیین وظایف امام دل‌مشغولی عالمان بوده است. گاهی نیز از صفات و ویژگی‌های امام سخن به میان می‌آورند. مسائل پیش‌گفته، همه در حوزه امامت عامه می‌گنجند. اما گاهی هم بحث به تعیین مصداق امام کشیده می‌شود که از چنین مباحثی، در حوزه امامت خاصه سخن به میان می‌آید. آن‌چه در این تحقیق مدنظر می‌باشد، یکی از مسائل امامت عامه - یعنی مسئله افضلیت امام - است. همواره شیعیان و اهل سنت کوشیده‌اند تا در این مسئله دیدگاه خود را موجه‌تر از دیگری نشان دهند. دو پرسش جدی در این مسئله به نظر می‌آید:

یک: آیا امام باید افضل و برتر از دیگر افراد امت باشد یا خیر؟

دو: اگر چنین است، باید در چه اموری افضل باشد؟

آن‌چه نگارنده در این نوشتار به دنبال پاسخ آن است، پرسش دوم است. آیا باید امام در همه امور برتر باشد؟ مثلاً آیا باید امام زیباترین فرد امت باشد؟ آیا باید امام ماهرترین فرد در تمام حرفه‌ها و مشاغل باشد؟ آیا باید امام زیباترین خط را داشته باشد؟ و...

این پرسش‌ها کمتر دغدغه محققان بوده است. هرچند متکلمان شیعی در کتاب‌های خود گاه دیدگاه‌هایی مطرح کرده‌اند که لازمه آنها را می‌توان به عنوان نظر آنها تلقی نمود، ولی به حسب تتبع نگارنده، هیچ مقاله یا کتابی در این باره به رشته تحریر در نیامده است.

چنان‌که بیان شد، تعیین قلمرو افضلیت امام دغدغه نویسنده در این نوشتار است. با وجود این، منطقاً لازم است، درباره پرسش اول نیز، هرچند کوتاه، مباحثی مطرح شود.

۱. لزوم افضلیت امام

شیعه براین باور است که امام باید برترین انسان از میان امتش باشد.^۱ اغلب اهل سنت، مانند شیعه می‌اندیشند؛ با این تفاوت که معتقدند اگر امام مقبولیت مردمی نداشته باشد و با آمدنش فتنه و هرج و مرج به راه بیفتد، باید سراغ گزینه دیگری رفت؛ گزینه‌ای که هم از دیگران بهتر و هم بهره‌مند از امتیاز مقبولیت مردمی باشد؛^۲ هرچند از گزارش ابواسحاق شیرازی (۴۷۶ ق) از دانشمندان اشعری، به دستمان می‌آید که اشاعره در ابتدا براین نظر بوده‌اند که امام باید افضل باشد.^۳ در آغاز، دلیلی برای ادعای خودمان بیاوریم. مهم‌ترین دلیل عقلی برای اثبات لزوم افضلیت امام، قاعده عقلی «قبیح تقدیم مفضول برافضل» است. مقصود از این قاعده آن است که وقتی بخواهیم کسی را برای یک مسئولیت انتخاب کنیم، او باید از دیگران برتر باشد. اگر آنکه انتخابش می‌کنیم، رتبه کمتری از رقیبان‌ش داشته باشد، عقل چنین انتخابی را قبیح و مردود می‌داند.

این سخن عقل است و عقلا این قاعده را در زندگی خود بسیار تجربه کرده‌اند؛ برای نمونه، بیمار باید برای درمان به پزشک مراجعه کند. اگر بداند که چند پزشک متخصص وجود دارد، اما یکی از آنها بیش از دیگران مهارت دارد، همان را برای درمان بیماری خود انتخاب می‌کند. به دیگر سخن، همگان بهترین‌ها را می‌خواهند و این مبتنی بر اصل «شایسته‌سالاری» است. بنابراین، امام نیز باید بیشترین شایستگی را نسبت به دیگران داشته باشد.

آن چه گفتیم، سخن عقل بود و شیعه و سنی نمی‌شناسد. به این واقعیت تاریخی بنگرید. اواخر عمر ابوبکر بود. باید برای پس از خود جانشینی تعیین می‌کرد. عمر بن خطاب را پیشنهاد داد. دیگران به ابوبکر اعتراض کردند که در پیشگاه خداوند

۱. مفید، محمد بن محمد، الافصح، ص ۳۴؛ سید مرتضی، علی بن حسین، الذخیره، ص ۴۲۹؛ طوسی، محمد بن حسن، الاقتصاد، ص ۳۰۷-۳۰۸؛ نصیرالدین طوسی، محمد، تجرید الاعتقاد، ص ۲۲۲؛ حلی، حسن بن یوسف، مناهج الیقین، ص ۴۵۴.

۲. جوینی، عبدالملک، الارشاد، ص ۱۷۱؛ تفتازانی، مسعود بن عمر، شرح المقاصد، ۲۹۱/۵.

۳. شیرازی، ابواسحاق، الاشارة، ص ۳۹۴.

چه پاسخی برای این انتخاب خواهی داشت؟! پاسخ داد که به خدا خواهیم گفت: برترین آنها را منصوب کردم!

از این گزارش تاریخی به دست می‌آید که او نیز خواست کار خود را مستند به حکم عقل جلوه دهد. بنابراین این حکم عقل است که امام باید برتر از دیگران باشد.

۲. گسترهٔ افضلیت امام

روشن شد که امام باید از دیگر افراد امت برتر باشد؛ اما پرسش مهم‌تر آن است که امام باید در چه اموری برتر و افضل باشد؟ مثلاً آیا لازم است او زیباترین فرد امت باشد؟ یا دارای برترین قبیله و اجداد باشد؟ ابتدا لازم است با دیدگاه عالمان شیعی آشنا شویم. بازخوانی آثار برجای مانده از ایشان ما را به دیدگاه‌هایی متنوع می‌رساند.

۲-۱. دیدگاه‌های متکلمان شیعه

ممکن است در نگاه نخست چهار دیدگاه در میان متکلمان شیعی به چشم آید:

یکم: افضلیت به معنای داشتن بیشترین ثواب نزد خداوند متعال؛^۲

دوم: افضلیت به معنای برتری در داشتن شرایط لازم برای امامت؛ ضمن آن که باید در یکایک شرایط افضل باشد.^۳ برخی بزرگان نیز در همین راستا از لزوم افضلیت امام در فضائل نفسانی و فضائل بدنی مربوط به حوزهٔ امامت و ریاست سخن به میان آورده‌اند^۴ که تفاوتی با دیدگاه سید مرتضی نمی‌کند. برخی دیگر از ایشان نیز بر این باور شده‌اند که امام باید در تمام صفات روحی و جسمی برتر باشد^۵ که به

۱. بلاذری، احمد، انساب الاشراف، ۸۸/۱۰؛ طبری، محمد بن جریر، تاریخ، ۴۳۳/۳؛ ابن اثیر، علی بن محمد، اسد الغابة، ۶۶۴/۳.

۲. برای نمونه رک: مفید، محمد بن محمد، المسائل الجارودية، ص ۴۵؛ حلبی، تقی، تقریب المعارف، ص ۱۵۰-۱۵۱؛ حلبی، علی، اشارة السبق، ص ۴۸-۴۹.

۳. سید مرتضی، علی بن حسین، الشافي، ۱۷۸/۳.

۴. استرآبادی، محمدجعفر، البراهین القاطعة، ۲۳۲/۳.

۵. سبحانی، جعفر، سیمای عقاید شیعه، ص ۲۱۲.

نظرمی‌رسد مقصودشان صفات روحی و جسمی دخیل در امامت باشد؛ چنان‌که پیش‌ترین علامه حلی تصریح کرده بود که امام باید در علم، دین، شجاعت، کرم و تمام فضائل نفسانی و بدنی سرآمد دیگران باشد.^۱ همین دیدگاه از سخنان خواجه نصیرالدین طوسی نیز قابل برداشت است؛ جز آن‌که او از فضائل بدنی سخنی به میان نیاورده است.^۲

سوم: افضلیت به معنای برتری در تمام کمالات نفسانی به طور مطلق؛^۳

چهارم: افضلیت در جمیع جهات دین و دنیا.^۴

۲-۲. تحلیل دیدگاه‌های چهارگانه

هر کدام از این دیدگاه‌ها، تحلیلی جداگانه می‌طلبد که به آنها اشاره می‌کنیم.

۱-۲-۲. برتری در داشتن بیشترین ثواب

این دیدگاه در نگاه نخست، ظاهری روشن دارد؛ اما با دقت بیشتر، پرسش‌هایی به وجود می‌آید که نشان می‌دهد، این نظریه نمی‌تواند مرزهای دقیق و روشنی برای افضلیت امام تعیین کند. برخورداری از بیشترین ثواب با انجام بیشترین و بهترین عبادت پیوندی ناگسستنی دارد. یعنی هرکس عبادت بیشتر و بهتری داشته باشد، ثواب بیشتری نیز نزد خداوند دارد. اما پرسش این است که مقصود از عبادت چیست؟

اگر سنی باشیم و بخواهیم کسی را که بیشترین ثواب را نزد خدای سبحان دارد، برای امامت برگزینیم و میان دو گزینه مخیر باشیم: یکی عابدتر و دیگری عالم‌تر و مدبرتر، کدام گزینه را باید انتخاب کنیم؟ به عبارت دیگر کدام یک از اینها دارای بیشترین ثواب است؟

۱. حلی، حسن بن یوسف، کشف المراد، ص ۳۶۶.

۲. نصیرالدین طوسی، محمد، تلخیص المحصل، ص ۴۳۰-۴۳۱.

۳. بحرانی، میثم بن علی، قواعد المرام، ص ۱۸۰؛ شبیر، عبدالله، حق الیقین، ص ۱۸۸؛ خرازی، محسن، بدایة المعارف، ۲/۴۴-۴۵.

۴. لاهیجی، عبدالرزاق، سرمایه ایمان، ص ۱۱۵؛ لاهیجی، حسن، شمع الیقین، ص ۱۴۹.

توجه داریم که بحث ما پیشینی است نه پسینی. فعلاً برای ما مهم نیست که چه کسی به امامت برگزیده شده است؛ بلکه سخن در این است که امام باید چه کارهایی کرده باشد تا از بیشترین ثواب برخوردار شده باشد؟ به دیگر سخن، می‌خواهیم بدانیم که چه عناصری می‌توانند یک فرد را برخوردار از بیشترین ثواب کنند. مثلاً آیا علم و تدبیر و شجاعت جزء آن عناصرند؟ آیا درباره کسی که ذاتاً سخی، رحیم، شجاع و... است، اما موقعیتی برای فعلیت بخشیدن به این صفات نداشته - به دیگران، عبادتی از او سرزده - صرف داشتن این روحیه در رسیدن به آن عنوان مؤثر است؟

اگر شیعه هم باشیم باز همین پرسش‌ها مطرح است. یعنی اگر خدا بخواهد کسی را برگزیند که بیشترین ثواب را داشته باشد، چه معیارهایی را در نظر می‌گیرد؟ مثلاً آیا خود حکومت کردن نیز در اندیشه صاحبان این نظریه عبادت است؟ به نظر نمی‌رسد این‌گونه باشد؛ زیرا سخن در این است که تا قبل از حکومت، چه کسی بیشترین ثواب را دارد تا افضل شناخته شود و شایستگی امامت بر مردم را داشته باشد؟

بنابراین ابهام مهم این دیدگاه آن است که عبادت دقیقاً چیست که انجام آن برایمان ثواب در پی داشته باشد؟ به حسب تتبع نگارنده، پاسخی در کتاب‌های باورمندان به این نظریه برای این پرسش‌ها دیده نمی‌شود.

۲-۲-۲. برتری در شرایط لازم برای امامت به طور مطلق

این دیدگاه، برتری در شرایط لازم برای امامت را ملاک افضلیت می‌داند. اما پرسشی که باید پاسخگویی آن باشد این است که شرایط لازم برای امام دقیقاً چیست؟ این پرسشی است که شاید هر یک از ما در ابتدا برای آن پاسخی داشته باشیم، اما وقتی پاسخ‌ها گردآوری شود، اختلافات نمایان می‌گردد. البته نقاط مشترک و بدون اختلاف نیز می‌تواند وجود داشته باشد.

ممکن است پرسیده شود، با توجه به این‌که امام معصوم است و علم خطاناپذیر مربوط به امامت را دارد، گنجاندن شرط افضلیت - در گستره شرایط لازم برای امامت - چه توجیهی دارد؟

با توجه به سخنان متکلمان امامیه باید گفت که اساساً افضلیت مربوط به شرایطی مانند عصمت و علم لازم برای امامت نیست؛ چنان‌که سید مرتضی که یکی از نظریه‌پردازان این نظریه است، آن‌گاه که از افضلیت سخن به میان می‌آورد، به اموری مانند شجاعت، جود و کرم و... اشاره می‌کند.^۱ در این باره، فاضل مقداد پس از آن‌که شرط عصمت را به تفصیل بررسی می‌کند، آن‌گاه که به افضلیت می‌رسد، به صراحت می‌نویسد:

أن يكون أفضل أهل زمانه في سائر الكمالات... فيدخل في هذا وجوب كونه أعلم وأعف وأشجع؛ لرجوع الكمالات النفسانية إلى العلم والعفة والشجاعة، التي مجموعها هو العدالة المطلقة.^۲

در عین حال، می‌توان افضلیت را نسبت به عصمت نیز مطرح کرد. توضیح آن‌که، عصمت از صفات اختصاصی امام نیست؛ بلکه قابل تصور و تحقق است که افراد دیگری نیز معصوم باشند. اما چنین نیست که همه معصومان در درجات عصمت با یکدیگر مساوی باشند؛ چنان‌که میان پیامبران نیز تفاضل وجود دارد. بنابراین، لازمه افضلیت آن است که امام در میان تمام معصومان احتمالی دوران خود، دارای بالاترین درجه عصمت باشد. برای نمونه، اگر دیگران تنها از گناه معصوم باشند، او باید از مکروهات نیز معصوم باشد. هم چنین ممکن است کسی از گناه معصوم باشد و در عین حال، در سایر صفات اخلاقی مانند جود و کرم و شجاعت، برتر نباشد. لازمه قول به افضلیت آن است که او افزون بر عصمت، در سایر صفات اخلاقی نیز سرآمد دیگران باشد.

به دیگر سخن، امامی که هادی انسان‌ها به سوی سعادت و مربی آنها است، نمی‌تواند در امور اخلاقی فروتر از دیگران باشد.

هم چنین با توجه به این دیدگاه، درباره علم نیز باید این توضیح را اضافه کرد که امام باید داناترین فرد به دین و نیز سیاست باشد؛ افزون بر آن، دارای

۱. سید مرتضی، علی بن حسین، الشافی، ۳/ ۱۷۸.

۲. سیوری، فاضل مقداد، اللوامع الالهية، ص ۳۳۳.

بیشترین شَمّ سیاسی در میان اقران خود باشد؛ چنان‌که خواجه نصیرالدین طوسی می‌نویسد:

العلم بما يحتاج إلى العلم به في إمامته من العلوم الدينية والدنيوية، كالشرعيات والسياسات والآداب ودفع الخصوم وغير ذلك، لأنه لا يستطيع القيام بذلك مع عدمه.^۱

چنان‌که گفته شد، مرحوم استرآبادی این نظریه را این‌گونه بیان می‌کرد که امام باید در فضائل نفسانی و بدنی‌ای که در ریاست بدان‌ها نیازمند است، از دیگران بالاتر باشد. هم‌چنین آیت‌الله سبحانی تصریح می‌کند که: «امام باید در دانش و دین، در کرم و شجاعت و همه فضائل روحی و جسمی برتر باشد».^۲ ایشان در عین حال، مقصودشان از صفات بدنی را روشن نساخته‌اند؛ مثلاً آیا فصاحت و بلاغت یک فضیلت بدنی است؟ جنگاوری در نبرد چطور؟ زیبایی چهره را می‌توان یک فضیلت بدنی به‌شمار آورد؟ آیا تناسب اندام یک فضیلت بدنی است؟ و... .

شاید بتوان گفت از آن‌جا که در اندیشه امامیه، امام جانشین نبی است، مقصود همان صفات بدنی‌ای باشد که در مبحث نبوت به آنها اشاره می‌کنند. توضیح آن‌که، متکلمان در مبحث نبوت، یکی از شرایط نبی را آن می‌دانند که از صفات بدنی منفور - مانند پستی و... - مبرّا باشد.^۳

در عین حال، سخن مرحوم استرآبادی و آیت‌الله سبحانی این نیست که امام باید این فضائل - اگر فضیلت باشند - را داشته باشد؛ بلکه ایشان اصرار دارند که امام در تمام این موارد باید برتر از دیگران باشد؛ برای نمونه، اگر فصاحت و بلاغت و نیز قدرت بدنی را یک صفت بدنی لازم در امر ریاست دانستیم، امام باید از همه فصیح‌تر و نیرومندتر نیز باشد.

۱. نصیرالدین طوسی، محمد، تلخیص المحصل، ص ۴۳۰.

۲. سبحانی، جعفر، سیمای عقاید شیعه، ص ۲۱۲.

۳. سیوری، فاضل مقداد، همان، ص ۲۸۸؛ استرآبادی، محمدجعفر، البراهین القاطعة،

۲۵/۳؛ سبحانی، جعفر، الالهیات، ۲۱۰/۳.

۲-۳. برتری در تمام کمالات نفسانی به طور مطلق

این نظریه بر کمالات و فضائل نفسانی که همان فضائل اخلاقی هستند، تأکید دارد. بنابراین برتری‌های تکوینی یا فیزیولوژی از دایره این نظریه خارج است؛ برای نمونه، برتری در زیبایی، صوت نیکو، قبیله باشرافت، داشتن پدر و مادر مؤمن، فرزندان و همسران شایسته، سلامت و قدرت بدنی، فصاحت و بلاغت، هیچ‌کدام در این دایره نمی‌گنجد. به بیان دیگر، آن دسته از فضائل اخلاقی که مربوط به روح و روان انسان است و قابلیت اکتساب دارند، مقصود طرفداران نظریه سوم است. به نظر می‌رسد باورمندان به این نظریه، با عنایت به یکی از وظایف امام، یعنی تربیت امت چنین دیدگاهی را مطرح کرده‌اند. امام باید امت را تربیت کند؛ پس خودش باید در کمالات نفسانی یگانه دوران باشد.

حال آن‌که امام وظیفه‌ای دیگر نیز دارد. حاکمیت اجتماعی هم بر عهده امام است که نیازمند دانستن نحوه تدبیر امور است. بنابراین می‌توان گفت که مقصود ایشان آن است که امام باید در تمام کمالات نفسانی مربوط به حوزه امامتش، از دیگران برتر باشد. با این توضیح می‌توان این دیدگاه را به دیدگاه پیشین برگرداند.

۲-۴. برتری در تمام جهات دین و دنیا

پیش‌تراز فیاض لاهیجی و فرزندش میرزا حسن لاهیجی به عنوان باورمندان به این نظریه سخن گفتیم. پرسش آن است که آیا واقعاً مقصود، تمام جهات دین و دنیا است؟ دیگر آن‌که، اساساً مقصود از جهات دین و دنیا چیست؟

دلیل آن‌که میرزا حسن لاهیجی چنین سخن رانده چیست؟ وقتی نگاهی جامع به نظریات او می‌اندازیم، یک نکته برجسته می‌شود. او امامت را ریاست مطلق در تمام امور دین و دنیا می‌داند. به همین دلیل است که سخت طرفدار این دیدگاه است که امام باید در تمام امور دین و دنیا افضل باشد.

بنابراین اگر نظر مرحوم لاهیجی آن باشد که امام باید در تمام جهات دنیوی‌ای که به امامتش مربوط می‌شود، از دیگران برتر باشد، سخنش مانند دیگران است و این نظر نیز به نظر دوم برمی‌گردد.

تفاوتی که ممکن است میان دیدگاه ایشان و دیگران باشد، در همان حوزه ریاست و امامت است. توضیح آن که، برخی از پیشینیان وقتی می‌گفتند امامت به معنای ریاست عام بر امور دین و دنیا است، در جای دیگر تصریح می‌کردند که معنای این ریاست آن نیست که مثلاً امام در یکایک مسائل و مشاغل باید دانش لازم را داشته باشد؛ بلکه باید بر همه اصناف و مشاغل اشراف و ریاست داشته باشد؛ هرچند برای صحت و سقم یک مسئله غیردینی به متخصص آن مراجعه کند.^۱

اما این تفکیک و سخنی که پیشینیان گفته‌اند، در نظریات میرزا حسن لاهیجی دیده نمی‌شود؛ بلکه خلاف آن احساس می‌شود. او سخن اهل سنت را چنین نقل می‌کند: معتبر و ضرور در امام این است که در امور ملک و سلطنت دانا و ممتاز باشد، اما در سایر علوم و امور دیگر افضلیت و امتیازش ضرور نیست.^۲

وی این نظرها چنین پاسخ می‌دهد:

جوابش این است که این معنای پادشاهی و سلطنت است، نه معنای امامت و خلافت؛ چه خلیفه و امام به اعتراف و اتفاق همه شما، محتاج الیه و پیشوای همه امت است در همه امور دین و دنیا.^۳ از این رو، ظاهراً این دیدگاه آن است که امام باید در تمام امور افضل باشد. بنابراین تفاوت لاهیجی با برخی دیگر از عالمان، به حوزه ریاست و امامت برمی‌گردد، نه به اصل مسئله گستره افضلیت امام.

حاصل آن که، می‌توان دیدگاه‌های چهارگانه مذکور را به دو دیدگاه برگرداند:

یک. برتری در داشتن بیشترین ثواب؛

دو. برتری در امور مربوط به امامت.

۱. سید مرتضی، علی بن حسین، الشافی، ۳/ ۱۶۳-۱۶۴.

۲. لاهیجی، حسن، شمع الیقین، ص ۱۵۵.

۳. همان.

۲-۳. دیدگاه برگزیده

قبل از آغاز، یادکرد این نکته ضروری است که محور بحث، امامت عامّه است. این که امامان شیعه چگونه بوده‌اند و در چه مواردی برتر بوده‌اند، اکنون دغدغه خاطر ما نیست.

اکنون قبل از هر چیز باید تکلیف خود را با یک پرسش روشن سازیم: آیا امام باید در همه چیز، حتی در اموری که به امامتش بر نمی‌گردد، از دیگران برتر باشد؟ اگر صفات بدنی را نیز در امامتش دخیل دانستیم، آیا او باید در این صفات نیز سرآمد دیگران باشد؟ پاسخ به این پرسش را از منظر کلام شیعه و نیز قرآن کریم جویا می‌شویم.

۲-۳-۱. عدم لزوم افضلیت امام در همه چیز در کلام شیعه

بر اساس آنچه در تحلیل و بیان نظریات گفتیم، عالمان شیعی برای نظر پافشاری می‌کنند که امام باید در آنچه مربوط به امامتش می‌شود، از دیگران برتر باشد. از این نظر، لزومی ندارد که امام در همه امور، حتی اموری که به امامت مربوط نمی‌شود، سرآمد دیگران باشد. این دیدگاه به ویژه در آثار آن دسته از متکلمانی مشاهده می‌شود که برخی امور را خارج از دایره امامت می‌دانند. مسئله علم امام به غیر معارف دینی را در نظر بگیریم و با عالمان شیعی از قرن چهارم تا هفتم هجری همراه شویم. بر اساس نظرایشان، از آن جا که دایره امامت امام، همه چیز را در بر نمی‌گیرد، نه تنها لازم نیست امام در امور غیرمربوط به امامت از دیگران عالم‌تر باشد، بلکه ممکن است نسبت به آنها علمی هم نداشته باشد. گفتنی است برای رعایت اختصار، به دیدگاه عالمان شیعی در این قرون، که از قرون طلایی تاریخ کلام شیعه به شمار می‌آیند، بسنده کرده‌ایم. ممکن است در دوره‌های بعدی، نظریاتی مخالف با آنچه نقل می‌کنیم، به چشم آید. یادکرد این نکته ضروری است که دیدگاه متکلمان ناظر به شرایط امامت عامه است، نه امامت خاصه.

یکم: شیخ صدوق (۳۸۱ ق): شیخ دیدگاه‌هایی خواندنی در این باره دارد:

۱. شرط و لازمه منصب امامت، علم به دین و احکام الهی است:
... امر امامت تمام نمی‌شود مگر با علم به دین و معرفت به احکام
خداوند و تأویل کتاب خدا.^۱

۲. مرحوم صدوق در مواردی حتی پیامبران را نیز ناآگاه از برخی مسائل دانسته است؛
مانند جریان موسی و خضر علیه السلام که در آن، موسی علیه السلام معنای کارهای خضر علیه السلام را
نمی‌دانست.^۲

دوم: شیخ مفید (۴۱۳ ق): دیدگاه‌های ایشان درباره مسئله علم عبارت‌اند از:

۱. امامیه هم داستان‌اند که امام باید پس از تصدی منصب امامت، به احکام و
معارف دین عالم باشد.^۳

۲. این‌که بگوییم امام همه چیز را می‌داند، ادعایی بدون دلیل است.^۴

۳. آگاهی امام از امور غیردینی، ضروری نیست؛ ولی امری ممکن و واقع است و به
مصلحت و لطف خداوند بستگی دارد.^۵

شیخ مفید دیدگاه خود به طور خاص درباره علم امام به برخی علوم غیردینی را
هم در اختیارمان قرار داده است؛ برای نمونه، درباره علم امام به همه صنایع و نیز
همه لغات بر این باور است که چنین چیزی، اگرچه ممتنع نیست، اما عقلاً برای
امام واجب نیست و ضرورتی ندارد. او معتقد است روایاتی که در این باره رسیده
است نیز مفید قطع نیستند.^۶

به علاوه، مرحوم مفید در برخی دیگر از آثار خود، علم به همه امور و نیز علم به باطن

۱. صدوق، محمد بن علی، کمال الدین، ۹۹/۱.

۲. همو، علل الشرایع، ۶۲/۱.

۳. مفید، محمد بن محمد، المسائل الجارودیه، ص ۴۵؛ همو، اوائل المقالات، ص ۳۹.

۴. همو، المسائل العکبریة، ص ۶۹.

۵. همو، اوائل المقالات، ص ۶۷.

۶. همان، ص ۶۶-۶۷.

امور را شرط نبوت نمی‌داند و برای اثبات نظریه خود، آگاه نبودن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به علم نجوم و نیزامی بودن او را مثال می‌زند.^۱

بنابراین روشن می‌شود که لازم نیست امام در همه چیز از دیگران اعلم و در نتیجه افضل باشد.

سوم: سید مرتضی (۴۳۶ ق): سید، شاگرد و دانش‌آموخته مفید است. او نظریاتی خاص تر نسبت به استاد دارد که عبارت‌اند از:

۱. امام باید به علوم مربوط به سیاست آگاه باشد.^۲

۲. لازم نیست امام به همه علوم غیردینی عالم باشد.

در اندیشه مرحوم سید مرتضی، آن‌چه برای امام لازم است، علم به احکام شریعت و سیاست است و بیش از آن، عقلاً لازم نیست. به دیگر سخن، امام رئیس جامعه است و باید هرآن‌چه برای ریاست یک رئیس نیاز است، داشته باشد و عالم بودن به علوم غیر از علم شریعت و سیاست، از شرایط لازم برای امامت به شمار نمی‌آید.^۳

سید بی‌محابا اعلام می‌کند که اساساً هیچ‌یک از افراد امت اسلامی، چه امام و چه مأموم، تکلیفی و جوبی یا استحبابی برای آموختن این علوم ندارند:

فأین هذا من العلم بالحرف والمهن والقیمة والأروش وکل ذلك مما
لا تعلق له بالشريعة ولا کلف أحد من الأمة إماماً کان أو مأموماً العلم
به لا علی سبیل النذب ولا الايجاب؟^۴

او ادامه می‌دهد که امام باید در این‌گونه علوم به متخصص رجوع کند.^۵ البته سید تصریح می‌کند که خداوند متعال، می‌تواند علوم دیگری بیش از علم شریعت را نیز از باب فضل و لطف به متصدی منصب امامت عطا کند و روایت «سلونی قبل أن

۱. همو، المسائل العکبریة، ص ۳۴.

۲. سید مرتضی، علی بن حسین، الذخیره، ص ۴۳۰.

۳. همو، الشافی، ۳/ ۱۶۳-۱۶۴.

۴. همان، ص ۱۶۵.

۵. همان.

تفق‌دونی» بیانگر بهره‌مندی امام علی علیه السلام از علوم فراتر از علوم لازم برای تصدی منصب امامت است.^۱

چهارم: شیخ طوسی (۴۶۰ ق): شیخ طوسی نیز در این مسیر، رهروی همان راهی است که سید و قبل از او، شیخ مفید هموار کرده بودند. او معتقد است:

۱. لازمه منصب امامت، علم به باطن یا آگاهی به راستگویی شاهدان در دادگاه نیست.^۲

۲. علم به احکام دین و سیاست، برای منصب امامت لازم است،^۳ اما بی‌تردید لزوم آگاهی امام به دیگر علوم باطل است.^۴

۳. وجود شخصی در میان امت که در غیر احکام دین و سیاست از امام افضل باشد، امری ممکن و متصور است.^۵

۴. امام در غیر احکام دین و سیاست، باید به کارشناس مراجعه کند^۶ و در صورت اختلاف کارشناسان، باید به عادل‌ترین آنها مراجعه کند. در صورت تساوی در عدالت، امام مخیر است به هر کدام از آنها رجوع کند.^۷

مرحوم شیخ روشن می‌سازد که برخی از امامیه برآن اند که امام به واسطه خداوند، اروش جنایات را می‌داند و برای اثبات این نظریه، روایت‌هایی را نیز نقل کرده‌اند؛ اما حق این است که وی باید درباره این مورد نیز به کارشناس رجوع کند.^۸

او از دیدگاه برخی علمای شیعه درباره علم امام به علوم غیردینی آگاه است؛ کسانی که از برخی روایت‌ها سود برده و سرانجام امام را عالم به همه علوم قلمداد

۱. همو، الرسائل، ۱/۳۹۱-۳۹۵.

۲. طوسی، محمد بن حسن، تلخیص الشافی، ۱/۳۶۸.

۳. همان، ص ۲۴۵.

۴. همان، ص ۲۵۳.

۵. همان، ص ۲۵۲.

۶. همان.

۷. همو، تمهید الاصول، ص ۳۶۶.

۸. همو، تلخیص الشافی، ۱/۲۵۲.

کرده‌اند. اما شیخ بر دیدگاه خود پافشاری می‌کند و آگاهی امام از علوم غیردینی را برای منصب امامت ضروری نمی‌داند.^۱

مرحوم شیخ در پایان بحث خود بر این نکته تأکید می‌کند که امام، ضرورتاً به جمیع معلومات عالم نیست؛ بلکه آن‌چه برای منصب امامت لازم است، همان علم به احکام است.^۲

پنجم: سدیدالدین حمصی (قرن ششم هجری قمری): حمصی رازی (حدود ۵۸۵ ق) معتقد است آن‌چه برای امام لازم است، علم به احکام دینی است و لازم نیست امام نسبت به صنایع و حرفه‌ها و دیگر امور غیردینی علم داشته باشد. از این رو اگر میان صاحبان این صنایع و حرفه‌ها اختلافی پیش آمد و به امام مراجعه کردند، امام برای رفع اختلاف میان آنها باید به اهل خبره مراجعه کند. چنان‌چه میان ایشان نیز اختلاف بود، به عادل‌ترین ایشان مراجعه کند و اگر همگی در عدالت مساوی بودند، امام مختار است که به قول هر کدام خواست، عمل کند. حمصی تصریح می‌کند، برخی عالمان شیعی بر پایه برخی روایات، بر این باورند که خداوند در چنین مواردی، علم واقعی را در اختیار امام می‌نهد؛ اما خود او به چنین دیدگاهی ملتزم نیست؛ اگرچه وقوع آن را محال نمی‌داند.^۳

از مجموع این دیدگاه‌ها می‌توان به این نتیجه رسید که لازم نیست امام در علوم غیردینی از دیگران برتر باشد؛ چنان‌که محقق حلی (۶۷۶ ق) هم در این باره تصریح می‌کند که امام باید در علوم و معارف دینی - نه غیر آن - از دیگران برتر باشد.^۴

اکنون می‌توان به جرئت گفت که اگر تاریخ کلام شیعی را ورق بزنیم، از برخی صفحاتش به روشنی دانسته می‌شود که لازم نیست امام در همه چیز برتر از دیگران باشد.

۱. همو، تمهید الاصول، ص ۳۶۶.

۲. همان.

۳. حمصی، سدیدالدین، المنقذ من التقلید، ۲/ ۲۹۳.

۴. حلی، جعفر بن حسن، المسلك، ص ۲۰۸-۲۰۹.

معنای این نظریات غیر از این نیست که آنها از نظریهٔ افضلیت مطلق امام در همه چیز، حتی اگر مربوط به امامت نباشد، جانبداری نمی‌کردند.

دربارهٔ صفات بدنی دخیل در امامت نیز، هرچند توضیح خاصی از سوی متکلمان دربارهٔ مصادیق آن دیده نمی‌شود، اما به نظر می‌رسد مقصودشان همان صفات بدنی گفته شده در مسئلهٔ نبوت باشد. اگر چنین باشد، باید گفت که صفات بدنی یاد شده در قسمت نبوت، با این عنوان که نبی باید در آن صفات از دیگران برتر باشد، بیان نشده است؛ بلکه گفته شده است که نبی باید از صفات بدنی مورد تنفر انسان‌ها، مبتزا باشد.^۱

حاصل آن‌که در کلام امامیه، هرچند در آثار برخی بزرگان تصریح شده است که امام باید در صفات بدنی دخیل در امامت نیز از دیگران افضل باشد، ولی با تتبع بیشتر در سخنان دیگر متکلمان روشن می‌شود که گسترهٔ افضلیت امام شامل صفات بدنی - خواه دخیل در امامت، خواه غیر دخیل در امامت - نمی‌شود.

۲-۳-۲. قرآن و گسترهٔ افضلیت پیامبران

از آن‌جا که در منظومهٔ فکری امامیه، امام دارای شرایط پیامبر است، می‌توان از آیات مربوط به پیامبران برای حل این مسئله کمک گرفت.

آیات قرآن کریم گویای این اندیشه است که لازم نیست پیامبر در همهٔ امور برتر از امت باشد. ضمن آن‌که لازم نیست در امور بدنی دخیل در امر نبوت نیز از دیگران برتر باشد. برای اثبات این مدعا، به سه نمونهٔ قرآنی اشاره می‌کنیم.

یکی از آنها مربوط به رابطهٔ حضرت موسی و هارون علیهم‌السلام است. این دو پیامبر در یک زمان حضور داشته‌اند، اما حضرت موسی علیه‌السلام پیشوای جامعه بوده است و حضرت هارون علیه‌السلام یکی از افراد امت و همکار ایشان. بر اساس آیات قرآن کریم، هارون علیه‌السلام به لحاظ سبک و شیوهٔ بیان، فصیح‌تر از برادرش حضرت موسی علیه‌السلام

۱. برای نمونه رک: بحرانی، میثم بن علی، قواعد المرام، ص ۱۲۷؛ سیوری، فاضل مقداد، اللوامع الالهیه، ص ۲۸۱؛ شیر، عبدالله، حق الیقین، ص ۱۸۸؛ سبحانی، جعفر، الالهیات، ۲۱۰/۳.

بوده است:

﴿وَ أَخِي هَارُونَ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي لِسَانًا فَأَرْسَلْهُ مَعِيَ رِدْءًا يُصَدِّقُنِي إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ﴾^۱

و برادرم هارون زبانش از من فصیح تر است. او را همراه من بفرست تا یاور من باشد و مرا تصدیق کند. می ترسم مرا تکذیب کنند! هم چنین از دیگر آیات قرآن کریم فهمیده می شود که حضرت موسی علیه السلام به طور کلی زبانی گویا نداشته است:

﴿وَيَضِيقُ صَدْرِي وَلَا يَنْطَلِقُ لِسَانِي فَأَرْسِلْ إِلَى هَارُونَ﴾^۲

و سینه ام تنگ شود و زبانه به قدر کافی گویا نیست. هارون را نیز رسالت ده.

موسی علیه السلام به خوبی می دانست که یکی از امور لازم برای امر رسالت و ابلاغ پیام الهی، آن هم نزد فرعونیان، داشتن بیانی گویا و روان است که یک ویژگی بدنی به شمار می رود. بنا بر آن چه مفسران گفته اند، موسی علیه السلام دچار لکنت زبان بوده که بر اثر آن نمی توانسته است به سهولت پیام الهی را نزد فرعونیان بیان کند.^۳

نتیجه ای که از این مسئله می توان به دست آورد این است که حضرت موسی علیه السلام با آن که پیامبر و پیشوای یک جامعه بوده است، در مسئله فصاحت بیان، دست کم از هارون برتر نبوده است. حتی کاملاً ممکن است که افراد بسیاری از امت او به لحاظ فصاحت بیان از پیامبرشان برتر بوده باشند. بنابراین لازم نیست که پیامبر و پیشوای جامعه، افضل مطلق - در همه امور - باشد.

نمونه دیگر راجع به حضرت یعقوب علیه السلام است. بینایی یکی از صفات بدنی است که خواه ناخواه در امر رسالت مؤثر است. یکی از نکات زندگی حضرت یعقوب علیه السلام ماجرای گریستن او در فراق یوسف علیه السلام است؛ گریستنی که سرانجامش نابینایی

۱. قصص: ۳۴.

۲. شعراء: ۱۳.

۳. طوسی، محمد بن حسن، التبیان، ۸/ ۱۵۰؛ طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان،

۳۹۴/۷.

یعقوب علیه السلام بود.^۱ طبیعی است که افراد بسیاری در قوم او بودند که از نظر بینایی از پیامبرشان برتر بودند.

نمونه سوم داستان حضرت سموئیل، پیامبر بنی اسرائیل است. وقتی قوم این پیامبر نزد او آمدند تا برای آنها فرماندهی برگزینند که با فرماندهی او بردشمن پیروز شوند، او همین درخواست را به خداوند سبحان عرضه کرد. خداوند متعال در عین حالی که آن پیامبر در میان قومش بود، طالوت را به این عنوان برگزید.^۲ این داستان نشان از این واقعیت دارد که لازم نیست پیامبر در صفات بدنی ای که در نبوتش دخیل هستند - مانند جنگاوری - از دیگران برتر باشد.

۲-۳-۳. کلید حل مسئله

به نظر می‌رسد برای رمزگشایی از پرسش مورد نظر، ابتدا باید دنبال کلید حل مسئله باشیم که اگر آن را بیابیم، پرسشمان در مسیری به مراتب هموارتر پاسخ داده می‌شود. کلیدی که می‌توان برای حل مسئله جست، سنخیت و هماهنگی میان وظایف امام با چگونگی افضلیت او است. به دیگر سخن، برای آن‌که بدانیم امام باید در چه مواردی برتر باشد، در آغاز باید وظایف او را بشناسیم. این طبیعی‌ترین روشی است که عقلای عالم بدان ملتزم‌اند. اگر همگان بر شایسته‌سالاری پافشاری می‌کنند، آن‌گاه که نوبت به تعیین شایسته‌ترین می‌رسد تا او را سالار سازند، شایستگی‌های متناسب با مسئولیت را در نظر می‌گیرند. پذیرفتنی نیست اگر خواسته باشیم شایسته‌ترین شایستگان را سالار مسئولیت ریاست جمهوری کنیم، به ویژگی‌هایی چنگ اندازیم که نقشی در ریاستش بر جمهور ندارند.

امام جانشین پیامبر است و وظایفش و وظایف او است؛ جز آن‌که پیامبر، پیامبر است و امام، امام. به نبی وحی تشریحی می‌شود، اما امام چنین شأنی ندارد. پهنه وظایف امام در سه چیز جمع می‌شود: آموزش، پرورش و ریاست سیاسی بر

۱. یوسف: ۸۴.

۲. بقره: ۲۴۷.

جامعه. چون آموزگار است، باید بداند. پرورش دهنده است؛ پس باید خودساخته و تهی از آلودگی‌های ظاهری و باطنی باشد. مدیر جامعه است؛ پس توان تدبیر امور، شایسته، بلکه بایسته او است.

براساس دو وظیفه اول، امام باید در شناخت دین و نیز تزکیه و خودسازی باطنی، افضل و سرآمد دیگران باشد؛ زیرا اگر او نسبت به ما بهره کمتری از علوم و معارف دینی داشته باشد، چگونه می‌تواند دین را به ما آموزش دهد و چرا ما باید به چنین امامی مراجعه کنیم؟ بی‌معنا است که شاگرد برتر از استاد باشد. به دیگر سخن، رجوع عالم به جاهل، نه تنها منطقی نیست، بلکه در خور نکوهش و سرزنش است. پس او باید عالم‌ترین فرد به دین باشد.

نیز اگر امام در فضیلت‌های اخلاقی از ما فروتر باشد، نمی‌تواند ما را تزکیه کند و به کمال برساند. پس او باید در تمام فضائل اخلاقی از دیگران برتر باشد.

براساس وظیفه سوم، او باید بیشترین توانمندی را در عرصه اداره جامعه داشته باشد. بیشترین شجاعت را در برخورد با فتنه‌گران داخلی و خارجی داشته باشد. حکیمانانه‌ترین تصمیم‌ها را در شرایط بحرانی بگیرد و...

پس تا این جا روشن شد که امام باید هم بیشترین آشنایی را با معارف دینی داشته باشد، هم برترین فضائل اخلاقی را دارا باشد و هم مدبرترین مدیر در عرصه مدیریت اجتماعی باشد.

بنابراین دیگر لازم نیست امام از همه زیباتر باشد؛ هر چند نباید چهره‌ای تنفرآمیز داشته باشد. ضرورتی ندارد به لحاظ جسمانی نیرومندترین فرد باشد. خلاصه آن‌که، لازم نیست در آن چه مربوط به حوزه کاری او نیست، سرآمد دیگران باشد. آن چه گفته شد، مقتضای دلیل عقلی بود. در عین حال، در خصوص مسئله علم، روایات فراوانی وجود دارد که نشانگر عدم انحصار علم امام به علم دین و سیاست است. حال این پرسش مطرح می‌شود که آیا امام نسبت به مسائل غیردینی - مانند پزشکی، مهندسی و معماری - نیز بیشترین علوم و اطلاعات را دارد؟

به نظر می‌رسد که این پرسش باید به دو صورت مطرح شود. نخست آن‌که آیا امام

باید در تمام علوم برتر از دیگران باشد یا خیر؟ پیش‌تر پاسخ متکلمان قرن چهارم تا هفتم را در این باره بیان کردیم.

اگر پاسخ منفی بود، آن‌گاه می‌توان پرسید که آیا امام در تمام علوم سرآمد دیگران است یا خیر؟ پرسش دوم جای پرسیدن دارد؛ چراکه ممکن است بگوییم لازم نیست امام در علوم غیردینی برتر از دیگران باشد، اما در عمل، خداوند بیشترین علوم غیردینی را نیز به او داده است.

پرسش اول را به دو گونه می‌توانیم پاسخ دهیم. گفتیم که وظیفه امام هدایت انسان‌ها است. او در کنار قرآن چنین هدایتی را انجام می‌دهد. قرآن نیز کتاب هدایت است و چنین نیست که تمام علوم بشری در قرآن آمده باشد؛ بلکه چنان‌که خود تصریح دارد: «... الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَىٰ وَالْفُرْقَانِ»^۱. پس امام نیز تنها باید علمی را داشته باشد که در راستای هدایت انسان است و بیش از آن ضرورتی ندارد. از سوی دیگر، رسالت دین نیز هدایت انسان است. پس امام باید علوم دینی را داشته باشد و این برای او ضرورت دارد.

این یک گونه از پاسخ بود. اگر دقت کنیم، افق بحث ما ناظر به جنبه ظاهری امامت است. یعنی امام را پیشوای ظاهری انسان‌ها انگاشته‌ایم و از آن سخن به میان آورده‌ایم.

اما می‌توان با نگاهی عمیق‌تر نیز مسئله را بررسی کرد. در این نگاه، جنبه ولایت امام را می‌کاویم. امام ولی خدا و حجت او بر موجودات نظام هستی است:

﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ﴾^۲.

او بر ریز و درشت این دنیا ولایت دارد؛ سنگ باشد یا درخت؛ انسان باشد یا جن؛ آسمان باشد یا زمین؛ همه و همه ولایتش را خواسته یا ناخواسته پذیرفته‌اند. یعنی خداوند خواسته است که بپذیرند و این قانون الهی است. اگر امام حجت خدا بر

۱. بقره: ۱۸۵.

۲. مائده: ۵۵.

موجودات است، باید چنان علمی داشته باشد که با آن بر همگان احتجاج کرده و غلبه نماید. به همین دلیل است که امام کاظم علیه السلام فرمودند:

خداوند روی زمین حجتی قرار نمی دهد که مردم از او درباره چیزی سؤال کنند و او بگوید نمی دانم.^۱

از آن چه گفتیم ممکن است این سخن حاصل شود که لازمه ولایت، برتری ولی بر مولی علیه است. روایت امام کاظم علیه السلام تأیید همین تحلیل عقلی است. این به حسب مقام ولایت است و با این نگاه، او از همه عالمان عالم تراست.

اما آیا برتری ولی بر مولی علیه حقیقتاً به آن است که ولی در تمام امور از مولی علیه برتر باشد؟ مثلاً آیا لازم است مهارت آشپزی او از همگان بیشتر باشد؟ آیا باید تخصص های ورزشی او چنان باشد که دیگران به گرد پای او نرسند؟ انسجام یک نظریه به آن است که با دیگر معارف دینی تضادی نداشته باشد.

ظاهر، بلکه صریح برخی روایات، بیانگر محدودیت علم امام است. روایاتی که از افزوده شدن علم امام در شب های جمعه خبر می دهند.^۲ روایاتی که از قبض و بسط علم امام سخن به میان می آورند.^۳ روایاتی که به ما می آموزند، امام علم غیب ندارد، اما اگر بخواهد، می تواند داشته باشد.^۴ این همه، در یک سخن مشترک اند و آن چیزی نیست جز محدودیت علم امام.

در جمع میان مسئله ولایت و این روایات باید گفت، هر چند امام برخوردار از علمی گسترده است، ولی علمش چون خدا نامحدود نیست. این گستردگی علمی حتی با این فرض نیز سازگار است که بالفعل چیزی را نداند، اما به جایش آن را بداند: «ان الامام اذا شاء ان يعلم عليم».^۵

۱. کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، ۱/۲۲۷-۲۲۸.

۲. صفار، محمد بن حسن، بصائر الدرجات، ص ۱۳۱؛ کلینی، محمد بن یعقوب، همان، ۲۵۳/۱-۲۵۵.

۳. همان، ۱/۲۵۶.

۴. همان، ۱/۲۵۷.

۵. همان، ۱/۲۵۸.

بنابراین آن چه سرانجام می‌توان به آن اذعان کرد این است که از منظر عقل، امام باید در آن چه مربوط به وظایفش می‌شود، سرآمد امتش باشد. پس باید مدبّرترین انسان باشد تا تدبیرش در جامعه بهترین تدبیر باشد. باید متخلق‌ترین باشد تا مربی فاسقان و صالحان باشد. باید عالم‌ترین باشد تا مردم را به سوی خدا هدایت کند و او در تمام این امور باید بالفعل از دیگران برتر باشد.

از منظر شأن ولایت امام نیز باید گفت که امام بر مولی علیه ولایت و برتری دارد. البته از این طریق نیز نمی‌توان گفت که امام همه علوم را بالفعل می‌داند؛ ولی از این جهت که اگر بخواهد، می‌تواند بداند، باید گفت که او بالقوه از همه عالمان عالم تراست. در عین حال نمی‌توان گفت که او در همه امور به طور بالفعل از همگان برتر است.

۲-۳-۴. گسترهٔ افضلیت از منظر روایات

سوگمندان باید گفت که روایات فراوانی دربارهٔ گسترهٔ افضلیت در اختیارمان نیست. ما هستیم و چند روایت که باید با دقت بررسی شوند.

روایت اول: امیرمؤمنان علیه السلام فرموده‌اند:

أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّ أَحَقَّ النَّاسِ بِهَذَا الْأَمْرِ أَقْوَاهُمْ عَلَيْهِ وَأَعْلَمُهُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ فِيهِ؛ ای مردم! سزاوارترین اشخاص به خلافت، آن کسی است که در تحقق حکومت نیرومندتر و در آگاهی از فرمان خدا داناتر باشد.

مولای متقیان در این سخن، به روشنی بر لزوم افضلیت امامی که باید متصدی امر خلافت باشد تأکید کرده و دو شاخصهٔ مهم نیز برای آن بیان فرموده است: یکی برتری در امر حکومت، یعنی همان تدبیر اجتماعی است و دیگری برتری در علم به احکام شریعت؛ چراکه حاکم اسلامی به حقیقت مجری احکام الهی است. این روایت حقیقتاً تأیید همان حکم عقل است که پیش‌تر از آن سخن گفتیم.

روایت دوم: امام رضا علیه السلام علاماتی چند برای امام بیان فرموده‌اند:

۱. سید رضی، محمد بن حسین (گردآورنده)، نهج البلاغه، خطبة ۱۷۳.

لِلْإِمَامِ عَلَامَاتٌ: يُكُونُ أَعْلَمَ النَّاسِ وَأَحْكَمَ النَّاسِ وَأَتْقَى النَّاسِ وَ
أَحْلَمَ النَّاسِ وَأَشَجَعَ النَّاسِ وَأَشْحَى النَّاسِ وَأَعْبَدَ النَّاسِ...^۱

این روایت موثقه نیز برافضلیت امام در موارد یادشده تأکید دارد. البته روشن نیست که آیا در مقام بیان ضرورت افضلیت امام است یا از یک واقعیت خبر می‌دهد. یعنی ممکن است امام رضا علیه السلام تنها در حال تبیین این مسئله بوده باشند که امام، داناترین و باتقواترین و... انسان است؛ نه آن که بخواهند بگویند امام باید داناترین و باتقواترین و... باشد. شاهد این سخن، ادامه روایت است که فرموده‌اند:

وَيُؤَلِّدُ مَخْتُوناً وَيَكُونُ مُطَهَّراً وَيَرَى مِنْ خَلْفِهِ كَمَا يَرَى مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ
لَا يَكُونُ لَهُ ظِلٌّ...^۲

در این فراز از روایت، آن حضرت می‌فرمایند که امام مختون به دنیا می‌آید، مطهر است، پشت سر را مانند مقابل می‌بیند، سایه ندارد و... این موارد را نمی‌توان از ضروریات برای امام به‌شمار آورد. به دیگر سخن، آیا امام بما هو امام باید مختون باشد، سایه نداشته باشد، پشت سر خود را ببیند و...؟ به نظر باید پاسخمان منفی باشد. این موارد به گونه‌ای است که می‌توان آنها را از باب فضل دانست، نه آن که شرط امامت باشد. البته اگر موارد اولیه - یعنی اعلم الناس، احکم الناس و... - که نشان از برتری امام نسبت به دیگران است را از باب شرط نیز بدانیم، با دقت متوجه می‌شویم که همه از فضائل اخلاقی‌ای هستند که یک مربی و ترکیه‌کننده باید داشته باشد.

روایت سوم: امام صادق علیه السلام فرموده‌اند:

عَشْرُ خِصَالٍ مِنْ صِفَاتِ الْإِمَامِ: الْعِزْمَةُ وَالنُّصُوصُ وَأَنْ يَكُونَ أَعْلَمَ
النَّاسِ وَأَتْقَاهُمْ لِلَّهِ وَأَعْلَمَهُمْ بِكِتَابِ اللَّهِ وَأَنْ يَكُونَ صَاحِبَ الْوَصِيَّةِ
الظَّاهِرَةِ وَيَكُونُ لَهُ الْمُعْجِزُ وَالِدَلِيلُ وَتَنَامَ عَيْنُهُ وَلَا يَنَامُ قَلْبُهُ وَلَا يَكُونُ
لَهُ فِي يَوْمٍ وَيَرَى مِنْ خَلْفِهِ كَمَا يَرَى مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ...^۳

۱. صدوق، محمد بن علی، من لایحضره الفقیه، ۴/ ۴۱۸-۴۱۹.

۲. همان.

۳. همو، خصال، ۲/ ۴۲۸.

این روایت به لحاظ سندی معتبر نیست؛ زیرا برخی راویان آن مانند ابومعویه و تمیم بن بهلول ناشناخته هستند و برخی دیگر مانند بکر بن عبدالله بن حبیب نیز تضعیف شده‌اند.^۱ هرچند ممکن است به دلیل تکرار برخی فقرات این روایت در روایات دیگر، همین روایت را نیز معتبر به‌شمار آورد.

به لحاظ دلالتی نیز به روشنی بر آموزه لزوم افضلیت امام تصریح دارد؛ چراکه داناترین و باتقواترین بودن را که از مؤلفه‌های افضلیت‌اند، به‌عنوان یکی از صفات امام بیان کرده است. البته در ادامه روایت، امام مواردی - مانند این که پشت سر خود را ببیند - را بیان می‌فرماید که به نظر می‌رسد از امور ضروری نیست؛ بلکه خبر از یک واقعیت درباره امامان علیهم‌السلام است.

روایت چهارم: امام علی علیه‌السلام فرموده‌اند:

الإمامُ المُسْتَحِقُّ للإمامةِ لَهُ عَلامَاتٌ، فَمِنْهَا... الثَّانِي: أَنْ يَكُونَ أَعْلَمَ النَّاسِ بِحَلَالِ اللَّهِ وَحَرَامِهِ وَضُرُوبِ أَحْكَامِهِ وَأَمْرِهِ وَنَهْيِهِ وَجَمِيعِ مَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ النَّاسُ، فَيَحْتَاجُ النَّاسُ إِلَيْهِ وَيَسْتَغْنِي عَنْهُمْ؛ وَالثَّالِثُ: يَجِبُ أَنْ يَكُونَ أَشْجَعَ النَّاسِ، لِأَنَّهُ فِئَةٌ الْمُؤْمِنِينَ الَّتِي يَرْجِعُونَ إِلَيْهَا؛ إِنْ أَنهَزَمَ مِنَ الرَّحْفِ أَنهَزَمَ النَّاسُ لِانْهَزَامِهِ وَالرَّابِعُ: يَجِبُ أَنْ يَكُونَ أَسْحَى النَّاسِ وَإِنْ بَخَلَ أَهْلَ الْأَرْضِ كُلَّهُمْ، لِأَنَّهُ إِنْ اسْتَوْلَى الشُّعْخُ عَلَيْهِ سَخَّ بِمَا فِي يَدَيْهِ مِنْ أَمْوَالِ الْمُسْلِمِينَ.^۲

امیرمؤمنان علیه‌السلام در این روایت پنج علامت را برای امامی که شایستگی امامت دارد، بیان می‌فرماید. ویژگی دوم امام آن است که داناترین مردم باشد. گستره دانایی او نیز محدود به دین و شریعت نیست؛ بلکه شامل تمام اموری است که مردم به آنها نیازمندند. ویژگی سوم و چهارم نیز این است که شجاع‌ترین و باسخاوت‌ترین فرد امت باشد.

این روایت با وجود صراحتی که در آموزه افضلیت امام دارد، در منابع اولیه شیعه

۱. نجاشی، احمد بن علی، رجال، ص ۱۰۹؛ حلی، حسن بن یوسف، رجال، ص ۲۰۸.

۲. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ۲۵/ ۱۶۵.

دیده نمی‌شود. این حدیث فقط در کتاب بحار الانوار آمده و علامه مجلسی نیز سند آن را نقل نکرده است. از این رو قابلیت بررسی ندارد.

در مجموع چنان‌که دیدیم، در روایات نیز بر همان اموری که امام در امامت خود به آنها نیازمند است به عنوان موارد افضلیت امام تأکید شده است و دلیلی بر این‌که امام باید در هر چیزی سرآمد دیگران باشد، دیده نمی‌شود.

نتیجه‌گیری

نتایج این نوشتار عبارت‌اند از:

۱. بر اساس دلیل عقلی قبح تقدیم مفضول بر افضل، امام باید برترین انسان دوران خود باشد.

۲. درباره گستره افضلیت امام دیدگاه‌های مختلفی در متون کلامی شیعه به چشم می‌آید که می‌توان با تحلیل و بررسی آنها، آن نظریات را در دو نظریه خلاصه کرد: برتری در داشتن بیشترین صفات؛ برتری در شرایط لازم برای امامت.

۳. برای آن‌که بدانیم امام لزوماً در کدام امور باید افضل باشد، لازم است وظایف او را مورد توجه قرار دهیم.

۴. وظایف امام - یعنی همان متصدی منصب امامت عامه - عبارت‌اند از: آموزش، پرورش و حکومت. بنابراین او باید در این سه مورد از دیگران افضل باشد.

۵. در روایات نیز دلیلی بر افضلیت امام در هر چیزی، حتی اگر به امامت مربوط نباشد، دیده نمی‌شود.

فهرست منابع

قرآن کریم

ابن اثیر جزری، علی بن محمد، اسد الغابة في معرفة الصحابة، دار الکفر، بیروت، ۱۴۰۹ق.

استرآبادی، محمدجعفر، البراهین القاطعة، مکتب الاعلام الاسلامی، قم، ۱۳۸۲ش.

بحرانی، میثم بن علی بن میثم، قواعد المرام في علم الکلام، تحقیق: سیداحمد حسینی، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، قم، ۱۴۰۶ق.

- بلاذرى، احمد بن يحيى، انساب الاشراف، دار الفكر، بيروت، ١٤١٧ق.
- تفتازانى، مسعود بن عمر، شرح المقاصد، شريف رضى، قم، ١٤٠٩ق.
- جوينى، عبدالملك، الارشاد الى قواطع الادلة، دار الكتب العلمية، بيروت، ١٤١٦ق.
- حلبى، ابوالحسن على، اشارة السبق، مؤسسة نشر اسلامى، قم، ١٤١٤ق.
- حلبى، ابوالصلاح تقى، تقريب المعارف، الهادي، قم، ١٤٠٤ق.
- حلى، جعفر بن حسن، المسلك في اصول الدين، مؤسسة الطبع و النشر في الآستانة الرضوية المقدسة، مشهد، ١٤١٤ق.
- حلى، حسن بن يوسف، رجال العلامة، دار الذخائر، نجف اشرف، ١٤١١ق.
- حلى، حسن بن يوسف، كشف المراد، مؤسسة النشر الاسلامي، قم، ١٤١٣ق.
- حلى، حسن بن يوسف، مناهج اليقين في اصول الدين، دار الاسوة، تهران، ١٤١٥ق.
- حمصى رازى، سيدالدين محمود بن على، المنقذ من التقليد، مؤسسة النشر الاسلامي، قم، ١٤١٢ق.
- خرازى، سيدمحسن، بداية المعارف الالهية، مؤسسة نشر اسلامى، قم، ١٤١٧ق.
- سبحانى، جعفر، سيمای عقايد شيعه، مشعر، تهران، ١٣٨٦ش.
- سيد مرتضى، على بن حسين، الذخيرة في علم الكلام، تحقيق: سيداحمد حسيني، مؤسسة نشر اسلامى، قم، ١٤١١ق.
- سيد مرتضى، على بن حسين، الرسائل، تحقيق: سيدمهدي رجائي، دار القرآن مدرسه آيت الله گلپايگانى، قم، ١٤٠٥ق.
- سيد مرتضى، على بن حسين، الشافي في الامامة، تحقيق: سيدعبدالزهره حسيني، مؤسسة الامام الصادق عليه السلام، تهران، ١٤١٠ق.
- سيورى حلى، فاضل مقداد، اللوامع الالهية، دفتر تبليغات اسلامى، قم، ١٤٢٢ق.
- شبر، سيدعبدالله، حق اليقين في معرفة اصول الدين، انوار الهدى، قم، ١٤٢٤ق.
- شيرازى، ابواسحاق، الاشارة الى مذهب اهل الحق، دار الكتب العلمية، بيروت، ١٤٢٥ق.
- صدوق، محمد بن على بن بابويه، الخصال، جامعة مدرسين، قم، ١٣٦٢ش.
- صدوق، محمد بن على بن بابويه، علل الشرايع، داورى، قم.
- صدوق، محمد بن على بن بابويه، كمال الدين و تمام النعمة، دار الكتاب الاسلامية، قم، ١٣٩٥ق.

صدوق، محمد بن علی بن بابویه، من لا یحضره الفقیه، مؤسسه نشر اسلامی، قم، ۱۴۱۳ق.

صفار، محمد بن حسن، بصائر الدرجات، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، قم، ۱۴۰۴ق.

طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ناصر خسرو، تهران، ۱۳۷۲ش.

طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری، دار التراث، بیروت، ۱۹۶۷م.

طوسی، محمد بن حسن، الاقتصاد فیما یتعلق بالاعتقاد، دار الاضواء، بیروت، ۱۴۰۶ق.

طوسی، محمد بن حسن، التبیان فی تفسیر القرآن، دار احیاء التراث العربی، بیروت.

طوسی، محمد بن حسن، تلخیص الشافی، المحبین، قم، ۱۳۸۲ش.

طوسی، محمد بن حسن، تمهید الاصول فی علم الکلام، تصحیح: عبدالمحسن

مشکوةالدینی، دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۶۲ش.

لاهیجی، حسن، شمع الیقین، سایه، تهران، ۱۳۸۷ش.

لاهیجی، عبدالرزاق، سرمایه ایمان در اصول اعتقادات، انتشارات الزهراء علیها السلام، تهران،

۱۳۷۲ش.

مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، مؤسسه الوفاء، بیروت، ۱۴۰۴ق.

مفید، محمد بن محمد بن نعمان، الافصاح فی الامامة، کنگره شیخ مفید، قم، ۱۴۱۳ق.

مفید، محمد بن محمد بن نعمان، المسائل الجارودية، کنگره شیخ مفید، قم، ۱۴۱۳ق.

مفید، محمد بن محمد بن نعمان، المسائل العکبرية، کنگره شیخ مفید، قم، ۱۴۱۳ق.

مفید، محمد بن محمد بن نعمان، اوائل المقالات، کنگره شیخ مفید، قم، ۱۴۱۳ق.

نجاشی اسدی، احمد بن علی، رجال النجاشی، مؤسسه نشر اسلامی، قم، ۱۴۱۶ق.

نصیرالدین طوسی، محمد، تجرید الاعتقاد، دفتر تبلیغات اسلامی، قم، ۱۴۱۷ق.

نصیرالدین طوسی، محمد، تلخیص المحصل، دار الاضواء، بیروت، ۱۴۰۵ق.